

چارچوب‌های ارزش‌گذاری مؤثر در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مهدی براتعلی‌پور*

چکیده

اولویت و برتری دادن افراد به رفتارها و شیوه‌های زندگی مجموعه بسیار مهمی از تمایزات کیفی را شکل می‌دهد که معیارهای آن از خواست‌ها، تمایلات و اولویت‌های شخصی ما مستقل است. این چارچوب‌های ارزش‌گذار در تعیین سیاست‌های فرهنگی جوامع گوناگون و در شمار آن جمهوری اسلامی ایران، نقش به‌سزایی دارد. هدف این پژوهش شناسایی این چارچوب‌ها در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی و از رهگذر آن، بررسی امکان ارتقای کیفیت برنامه‌ریزی فرهنگی و ثمربخشی مطلوب‌تر راه‌حل‌ها برای مسائل خاص فرهنگی جمهوری اسلامی ایران است. بدین‌سان، پرسش اصلی آن است که با اتکا به اسناد بالادستی جمهوری اسلامی، چارچوب‌های ارزش‌گذاری مؤثر در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چیست؟

این پژوهش به لحاظ روش، پیمایشی-توصیفی و به لحاظ شیوه گردآوری، اسنادی است. جامعه مورد مطالعه نیز مجموعه اسناد بالادستی جمهوری اسلامی در باب سیاست‌گذاری فرهنگی، شامل قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام، سند چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله جمهوری اسلامی است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی به دنبال تداوم هویت تاریخی و ثبات اخلاقی جامعه از طریق دولت‌مداری است. توأم با آن، برنامه‌ریزی جهت ارتقای هویت و اخلاق اجتماعی تک‌گویانه نیز با بهره‌گیری از الگوی جامعه-دولت‌مدار به میزان کمتری به چشم می‌خورد. با این وجود، حرکت به سوی خودشکوفایی هویتی و اخلاق هم‌سخنان اجتماعی با اتکای بر محوریت جامعه همچنان بی‌رونق مانده است.

واژه‌های کلیدی: چارچوب ارزش‌گذاری مؤثر، سیاست فرهنگی، جمهوری اسلامی، شرافت، کرامت، اصالت، چارلز تیلور

* دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی تهران

Baratalipour@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۲۰

فصلنامه راهبرد فرهنگی-اجتماعی، سال هشتم، شماره سی، بهار ۱۳۹۸، صص ۱۴۶-۱۱۷

مقدمه

سخن از کیستی فرد و جامعه به مجموعه‌ای از عقاید، نمادها، معانی و ارزش‌هایی ارتباط می‌یابد که در تصویر از خویشتن و زندگی روزانه تجلی پیدا می‌کند. این مجموعه‌ها نوعاً همان مؤلفه‌های دیرینی است که اکنون با بازسازی‌های کم‌وزیاد، هویت جدیدی را به نمایش می‌گذارد. ضرورت خودمرجعی و استقلال فرهنگی، رشته‌های پیوند با گذشته و تلاش برای بازپس‌گیری هویت ازدست‌رفته را تحکیم می‌بخشد. در اینجا، دفاع از منزلت اجتماعی سنتی و نحوه تعریفی که شخص از خویش ارائه می‌کند، تداوم به واسطه معانی و اعتقادات مشترک میان اعضای جامعه و توأم با آن، پایداری سازمان‌ها را با اهمیت می‌سازد. تعهد عمیق، فرهنگ غنی و شبکه‌های قوی از اعضای فعال به تداوم سازنده همبستگی و انسجام در محدوده ارتباطات میان گروهی یاری می‌رساند. اما تداوم در فرهنگ، ایدئولوژی و شکل سازمانی در اثر عوامل گوناگونی ممکن است دچار آسیب شده و رو به سستی گذارد.

جستجوی هویت جمعی از نیازی ذاتی برای دستیابی به یک خویشتن اجتماعی منسجم و پیوسته سرچشمه می‌گیرد. این خویشتن چه بسا در جامعه گذشته سرکوب یا جریحه‌دار شده باشد. در اینجا، کنش اجتماعی در قالب فرایندی که به وسیله آن معنا از طریق تعامل تکوین می‌یابد، مورد بازاندیشی قرار می‌گیرد. در این معنا، هویت جمعی مبتنی بر تعاریف مشترکی تلقی می‌شود که پیامد فزاینده مذاکره و جرح و تعدیل پرزحمت است. ماهیت فرایندی و مرزهای تغییریابنده فضاها، اجتماعی جدیدی ایجاد می‌کند که همه ابعاد زندگی روزانه را

پوشش می‌دهد. ظهور هویت جدید، همان‌گونه که در دفاع از هویت گذشته شکل می‌گیرد، می‌تواند معلول نارضایتی‌های فرهنگی و نمادینی باشد که به‌ویژه در دنیای مدرن، اغلب جنبه‌های شخصی و خصوصی زندگی انسانی را درنوردیده است. این نارضایتی‌ها دارای گرایش خرده‌فرهنگی هستند که نظام مسلط را به چالش می‌خوانند (ر.ک: لارنا و دیگران، ۱۳۸۹).

پژوهش کنونی به هویت «ایرانی» به‌مثابه پس‌زمینه‌ای از سلاطین، امیال، عقاید و آرزوهای ما می‌پردازد که ما برای آنها بیشترین ارزش را قائل هستیم. این پس‌زمینه چارچوب‌های ارزش‌گذاری را فراروی ما می‌نهند که رفتارهای اجتماعی ایرانیان درون آن معنا می‌یابند. آشکار است که سیاست‌های فرهنگی در پیوند با این چارچوب‌های اخلاقی، قابل‌تحلیل است. شکست و کامیابی این سیاست‌ها درگرو شناخت چگونگی عملکرد این چارچوب‌ها و فرازوفروود آنها در دوره‌های تحول تاریخی است. بدین لحاظ، این پژوهش شناسایی چارچوب‌های ارزش‌گذار و درون‌مایه‌های اصلی سیاست‌های فرهنگی در جمهوری اسلامی، ترسیم امکان چندگونگی چارچوب‌ها، چگونگی روابط بین این چارچوب‌ها، آسیب‌شناسی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی، ارتقای کیفیت برنامه‌ریزی فرهنگی و ثمربخشی مطلوب‌تر راه‌حل‌ها برای مشکلات یا معضلات خاص فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را به‌مثابه اهداف مدنظر قرار داده است. آرمان‌های فرهنگی انقلاب اسلامی و سیاست‌های تحول فرهنگی در جمهوری اسلامی، ضرورت مطالعه و نقد کارشناسانه این آرمان‌ها و سیاست‌ها را پس از گذشت نزدیک چهار دهه از تجربه جمهوری اسلامی مطرح می‌کند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که با اتکای به اسناد بالادستی جمهوری اسلامی، شامل قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام، سند چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله جمهوری اسلامی، چارچوب‌های ارزش‌گذاری مؤثر در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران چیست؟ و به دنبال آن، پرسش‌های فرعی شامل موارد زیر است:

این چارچوب‌ها چگونه رویارویی در سیاست‌های فرهنگی را به نمایش می‌گذارند؟ آیا با تحلیلی نظری و جامعه‌شناختی، می‌توان به چارچوب‌های

جدیدتری دست یافت که با حفظ بنیان‌های اخلاقی جامعه و تداوم ارزش‌های پایدار تاریخی، تحول و روزآمدسازی آنها را مدنظر قرار دهد؟ و این سیاست‌ها چه رویکردی را نسبت به اقلیت‌های فرهنگی تجویز می‌کنند؟

۱. ادبیات نظری پژوهش

ادبیات نظری این پژوهش، شامل «پیشینه پژوهش» و «چارچوب نظری پژوهش» به شرح زیر ارائه می‌شود:

۱-۱. پیشینه پژوهش

موضوع سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی همواره مطمح نظر اندیشمندان حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی بوده و ابعاد گوناگون آن را مورد مطالعه و پژوهش قرار داده‌اند. این پژوهش‌ها را می‌توان به سه دسته مشخص تقسیم کرد: دسته نخست به پژوهش‌هایی مربوط است که نگاهی نظری به مسئله سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی دارند و تلاش می‌کنند تا بسترهای فکری، الگوهای مفهومی و شاخص‌های خاص آن را ارائه کنند. برای نمونه، دیان جانباز و مجید بیات (۱۳۹۰) در کتاب «آسیب‌شناسی مبانی و فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی» بحث ناخودآگاه فکر ایرانی و تداوم فرهنگ ایرانی را طرح کرده و با توجه به روش‌شناسی انتقادی، قصد واکاوی و بررسی مبانی سیاست‌گذاری فرهنگی، آسیب‌شناسی آن و بالاخره ارائه یک نتیجه‌گیری و افق سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران را دارند. همچنین، تقی آزاد ارمکی و نوح منوری (۱۳۸۹) در مقاله «ارائه مدلی برای تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی» بحث خود را با ابتدای این سیاست‌ها بر آنچه «از جانب دولت به صورت مکتوب و مصوب ارائه می‌شود تا زمینه‌ای برای مدیریت فرهنگی (برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی و هدایت منابع و نیروها) باشد»، آغاز می‌کنند و بر این باورند که «مدل باید به دنبال پیدا کردن عقلانیت حاکم بر سیاست فرهنگی باشد». هر دو نکته قابل تأمل و بحث‌انگیز است، زیرا تحدید سیاست فرهنگی به دولت، نادیده انگاشتن بنیان‌های اجتماعی تکوین، بازاندیشی و فروپاشی این سیاست‌ها به شمار می‌آید. به همین

ترتیب، تأکید بر عقلانیت حاکم بر سیاست فرهنگی، غفلت از سنت‌ها و ارزش‌های دیرینی را رقم می‌زند که چه بسا با معیارهای خاص مدرنیته سازگاری نداشته باشد. محمدهادی همایون و نادر جعفری هفتخوانی (۱۳۸۷) نیز در «درآمدی بر مفهوم و روش سیاست‌گذاری فرهنگی؛ درس‌هایی برای سیاست‌گذاران» تلاش می‌کنند تا با هدف تبیین حوزه مفهومی سیاست‌گذاری فرهنگی و معرفی زمینه‌های کاربردی آن، نخست؛ راهبردها، امکانات، محدودیت‌ها و انواع سیاست‌گذاری فرهنگی را طرح کرده و سپس؛ الگوی برنامه‌ریزی راهبردی سیاست‌گذاری فرهنگی را به بحث گذارند. به دنبال آن، این امر به محورهای طرح‌ریزی یک سیاست فرهنگی فراگیر و هویت‌خواه در کشورهای دارای تنوع فرهنگی و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای فعال در سیاست‌گذاری فرهنگی پیوند می‌خورد. آشکار است که در جوامع کنونی شواهد فراوانی بر رویارویی یا دست‌کم سرباززدن از آنچه «سیاست فرهنگی فراگیر» خوانده شده، وجود دارد. در این رابطه، می‌توان به پژوهش‌های علی برزگر با عنوان «نیاز ایران به یک سیاست فرهنگی» (۱۳۹۲)، سیدمحمود نجاتی حسینی به نام «سیاست‌های دینی و فرهنگ مردمی در ایران: تحلیل گفتمان انتقادی برنامه‌های توسعه (۸۸-۱۳۶۸)» (۱۳۸۶)، مجید مختاریان‌پور در «عوامل تسهیل‌کننده اجرای موفق سیاست‌های فرهنگی کشور» (۱۳۹۳) و میثم فرجی در مقاله «جستاری پیرامون دوگانه‌های اساسی و راهبردی فرهنگ در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۴) اشاره کرد.

دسته دوم شامل پژوهش‌هایی است که به‌طور مشخص اسناد بالادستی جمهوری اسلامی را با بهره‌گیری از روش‌شناسی‌های متفاوت مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و امتیازها و کاستی‌های سیاست‌های فرهنگی را شناسایی کنند. برای نمونه، تقی آزاد ارمکی و نوح منوری (۱۳۹۱) در مقاله «تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی ایران، بر اساس قانون اساسی، سند سیاست‌های فرهنگی و برنامه پنجم توسعه»، سیاست‌های فرهنگی کنونی ایران را بر اساس سه متن قانون اساسی (اصول مربوط به فرهنگ)، سند سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (مصوب

۱۳۷۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی) و برنامه پنجم توسعه (فصل فرهنگ) به روش تحلیل محتوا مورد ارزیابی قرار داده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌های فرهنگی ایران واجد ویژگی‌های مثبتی از جمله ساخت ارزش‌ها و مفاهیم والا، مقابله با فرهنگ مهاجم جهانی، ممانعت از سوداگری در فرهنگ و توجه به زیرساخت‌های فرهنگ است. فزون‌تر، مشکلات و ویژگی‌های منفی سیاست‌های فرهنگی ایران شامل وسعت مفهوم فرهنگ، کلی‌بودن، دولتی‌بودن، ابهام، تناقض و عدم اولویت‌بندی و تفکیک مناسب دانسته شده است. فتاح شریف‌زاده و دیگران (۱۳۹۲) در مقاله «موانع اجرای سیاست‌های فرهنگی کشور طی برنامه‌های اول تا چهارم توسعه: بررسی تجربیات مدیران فرهنگی» نشان می‌دهند که تنها بخشی از سیاست‌های فرهنگی مندرج در این برنامه‌ها اجرا شده است. به باور آنان، عوامل بازدارنده اجرای سیاست‌های فرهنگی را می‌توان در ۵ حوزه «نظام سیاست‌گذاری کلان کشور»، «نظام فرهنگی کشور»، «نظام سیاست‌گذاری فرهنگی کشور»، «جامعه (مردم)» و «تعامل نظام فرهنگی و جامعه» ردیابی کرد. محمدهادی همایون و محمدحسن فرج‌نژاد ابرقویی (۱۳۹۳) در مقاله «مطالعه تطبیقی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در سطوح کلان و میانی (مطالعه سند اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه)» استدلال می‌کنند که افزون بر ضرورت تدوین سیاست‌های فرهنگی در نظام جمهوری اسلامی ایران، هماهنگی میان سیاست‌های بالادستی و فرودستی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. بر اساس یافته‌های این پژوهش، در کشور ایران در بیشتر موارد سیاست‌گذاران طبق مدل فزاینده‌گرایی، با قبول مشروعیت سیاست‌های پیشین، به برنامه‌ریزی فرهنگی بر اساس سند اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی پرداخته‌اند. پژوهش‌های سیدعلیرضا شریفی و عبدالرضا فاضلی با عنوان «واکاوی سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (آسیب‌ها و راهبردها)» (۱۳۹۱) و طهمورث شیری و زهرا حسن استادعلی با عنوان «عوامل مؤثر بر عملکرد و سیاست‌گذاری فرهنگی دولت نهم و دهم» (۱۳۹۲) نمونه‌های دیگری از فعالیت در این حوزه مطالعاتی است.

دسته سوم این پژوهش‌ها سیاست‌های فرهنگی را در حوزه و قلمرویی خاص مورد مطالعه قرار می‌دهند. برای نمونه، رضا صمیم و نادر نورمحمد (۱۳۹۰) در مقاله «ارزیابی سیاست‌های فرهنگی ج.ا.ایران در برساخت هویت ملی در مواجهه با تکثر قومی با استفاده از داده‌هایی در زمینه مصرف موسیقی قومیت‌های مختلف» سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را با استفاده از داده‌هایی در زمینه مصرف موسیقی (به عنوان نمونه‌ای از مصرف فرهنگی) قومیت‌های گوناگون، در موفقیت یا عدم موفقیت در برساخت هویت ملی، مورد ارزیابی قرار داده‌اند. با توجه به گرایش معنادار قومیت‌های گوناگون به مصرف گونه‌های موسیقی متعلق به فرهنگ رسمی، این پژوهش نتیجه‌گیری می‌کند که سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در برساخت هویت ملی موفق عمل کرده و احساس تعلق هویتی به عناصر فرهنگ ملی در قومیت‌های گوناگون به وجود آورده است. محمدسعید ذکائی و سمیه سادات شفیعی در مقاله «کالبدشکافی سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حوزه سبک زندگی دختران» نیز با هدف بررسی وجوه سیاست‌گذاری فرهنگی دولت در حیطه سبک زندگی دختران به متون اصلی سیاست فرهنگی ناظر به حوزه دختران و زنان جوان شامل شورای عالی انقلاب فرهنگی، سازمان ملی جوانان و سازمان صداوسیما استناد کرده و این‌گونه جمع‌بندی می‌کنند که چهار سرفصل اصلی ضوابط حجاب و پوشش، ممنوعیت آرایش، تفکیک جنسی و درنهایت اوقات فراغت شاکله اصلی این سیاست‌ها را تشکیل می‌دهد. استدلال اصلی نویسندگان آن است که این شاکله در امتداد ایدئولوژی نظام سیاسی و برخاسته از ارزش‌های دینی سیاست‌گذاران با نگاه خاص ایشان به زن، به‌ویژه در فضای انقلابی ایران بوده و با گذشت زمان به رغم تغییرات اجتماعی به دلیل وجود منابع مقوم خود دستخوش تغییر نشده است. بدین ترتیب، می‌توان به مقاله‌های صالحی‌امیری و عظیمی‌دولت‌آبادی با عنوان «جهانی‌شدن و سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۸۷) و کاظمی و محسنی‌آهویی با عنوان «تبعیض سنی: ارزیابی گفتمان سیاست فرهنگی در هویت‌بخشی به جوانان ایرانی» (۱۳۸۷) اشاره کرد.

فارغ از امتیازهای برجسته این پژوهش‌ها، ویژگی متمایز مقاله حاضر در چارچوب نظری آن و ردیابی عناصری ویژه در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی است. در این راستا، ضرورت می‌یابد تا ارتباط چارچوب‌های ارزش‌گذاری مؤثر از یک سو با تاریخیت هویت و از دیگر سو با اصالت‌یابی هویت در برنامه‌ریزی فرهنگی آشکار گردد. جستجو و تبیین دقیق ریشه‌های عمیق سازواری اجتماعی در گذشته تاریخی و بنیان‌های اخلاقی زندگی کنونی موجب می‌شود تا الزامات خاص سیاست‌های فرهنگی به‌درستی درک شود و با فهم مشترک مردم در گذشته و حال پیوند یابد. بدین‌سان، در ورای داوری‌های تعصب‌آمیز جامعه ما آن‌چنان‌که هست، توصیف می‌شود و مهم‌تر، سیاست‌ها در ارتباطی وثیق با این وضعیت انکارناپذیر مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۲-۱. چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش بر سه مفهوم کلیدی «چارچوب‌های ارزش‌گذار مؤثر»، «شرافت» و «کرامت انسانی» در اندیشه چارلز تیلور^۱ مبتنی است که به‌اختصار توضیح داده می‌شوند:

۱-۲-۱. چارچوب‌های ارزش‌گذار مؤثر

چارچوب‌های ارزش‌گذاری مؤثر^۲ به تمایزگذاری میان درست و نادرست، بهتر و بدتر و بالاتر و پایین‌تر برحسب معیارهایی مربوط می‌شود که از خواست‌ها، تمایلات و اولویت‌های شخصی ما مستقل بوده و به ما این امکان را می‌دهند تا ارزش و اعتبار آنها را تعیین نماییم. این چارچوب‌ها، مجموعه بسیار مهمی از تمایزات کیفی را دربر می‌گیرد؛ داوری بر اساس این تمایزات متضمن اولویت و برتری برخی رفتارها و شیوه‌های زندگی نسبت به برخی دیگر از رفتارها و شیوه‌هاست. از این رو، آرزوها و اهداف ما، نه تنها به لحاظ کمی، بلکه به لحاظ کیفی نیز تفاوت دارند. بدین لحاظ، او خیر را هرگونه عمل، انگیزه یا شیوه

1. Charles Taylor

2. strong evaluation frameworks

زندگی» می‌داند که در یک تمایز کیفی، به مثابه امر برتر قیاس‌ناپذیر برگزیده شده است. هر نظام تفکر اخلاقی ناگزیر است، دست‌کم به صورت ضمنی، به ارزش‌گذاری مؤثر پردازد؛ زیرا ناکامی در این امر موجب می‌شود تا هیچ اخلاقی بنیان گذاشته نشود و نتوانیم تبیین کنیم که چه چیزی واکنش‌های اخلاقی ما را بامعنا می‌کند (Taylor, 1989: 4, 26, 92). بر این اساس، واقع‌گرایی اخلاقی تیلور در پرتو انتقاد از «تمدن ذهن‌گرای ما» بر پیوند بین هویت و داوری‌های اخلاقی و تصویر انسان به عنوان «ارزش‌گذاران مؤثر» استوار است (Kitchen, 1999: 29).

افزون بر آن، جهت‌گیری ما در رابطه با خیر، نه تنها به چارچوبی برای تعریف ماهیت خیری که به لحاظ کیفی برتر است، بلکه همچنین به درک موقعیت خود نسبت به این علامت مرزی ارزش‌گذار نیز نیاز دارد. از این منظر، معنای وضعیت‌ها و موقعیت‌های فاعل و ماهیت احساسات و اهداف او، به وسیله مجموعه‌ای از واژگان و ساختار آنها تعیین می‌شود. از این رو، می‌توان گفت که رابطه میان زندگی درونی شخص و مجموعه واژگانی که برای توصیف یا تفسیر آن زندگی در اختیار اوست، رابطه‌ای ذاتی است. هویت شخص در مرتبه نخست توسط درونی‌کردن خود تفسیرها بنیان گذاشته می‌شود. در این معنا، هویت خود انسانی، با احساس «خود» از اهمیت و معنای اشیا و وضعیت‌هایی که در زندگی با آنها روبه‌رو می‌شود، در ارتباط است (Mulhall and Swift 1996: 109, 113). هویت انسان‌ها به مفاهیمی از خیر بستگی دارد که از بافت جامعه‌زبانی آنها نشأت می‌گیرد. هویت فرد توسط تعهدات و وابستگی‌هایی تعریف می‌شود که تنها با اتکای به آن می‌توان دقیقاً تعیین کرد که چه کاری مفید، خیر یا ارزشمند است. بدین‌سان، جهت‌گیری اخلاقی افراد جامعه، بخشی ضروری از احساس آنها در باره هویت است. برداشت ما از شخصیت با چارچوب‌های ارزش‌گذار گره خورده است. به طوری که اگر از تمایزات کیفی شدیدی که این چارچوب‌ها دربر دارند، صرف‌نظر کنیم، نخواهیم توانست خود را درک کنیم (Taylor 1989: 25-29). سیاست‌شناسایی تیلور، در برابر میهن‌پرستی مبتنی بر قانون اساسی^۱ هابرماس، با

1. constitutional patriotism.

اتکای بر چارچوب‌های ارزش‌گذاری مؤثر از «چندگونگی ژرف»^۱ حمایت به عمل می‌آورد (Fossum, 2001: 179).

۱-۲-۲. شرافت

شکل نخست چارچوب‌های ارزش‌گذار مؤثر در جوامع گوناگون «شرافت» است. در اینجا، «شرافت» به معنای «نظام کهنی» به کار می‌رود که در آن این مفهوم با منبعی خاص چون «مثال خیر» پیوندی تنگاتنگ دارد. لازمه دارا بودن شرافت آن است که همگان از آن برخوردار نباشند. این مفهوم ذاتاً موضوعی مربوط به «امتیازات» عمومی است. بر این اساس، هنگامی که این امتیازات به افرادی خاص اعطا می‌گردد، آنها شرافتمند خوانده می‌شوند؛ به گونه‌ای که با واگذاری آن به همه افراد جامعه، ارزش آن از بین می‌رود (تیلور، ۱۳۹۰: ۳۷).

بر این اساس، مسئله اصلی این است که فرد باید چه کاری انجام دهد تا به سمت غایت واقعی خود سوق پیدا نماید و در این میان، قانون الهی که عقل نیز به درک آن نائل آمده است، به چه چیزی فرمان می‌دهد. بدین سان، این اخلاق بخشی از وحی الهی دانسته می‌شود که به شیوه عقلانی نیز می‌توان از آن دفاع کرد. در این معنا، قانون اخلاقی الهی همچنان راهنمای انسان برای حرکت به سمت غایت واقعی خود تلقی می‌گردد. در این نگاه، هر موجود نوعی، دارای یک غایت طبیعی است. از این رو، برای تبیین حرکت یک فرد لازم است که چگونگی حرکت آن را به سوی غایت مناسب آن نوع تبیین نماییم. در این معنا، غایت‌هایی که انسان‌ها به عنوان افراد نوع انسان به سمت آنها حرکت می‌کنند، خیر تلقی می‌شوند. در واقع، در چارچوب سنت ارسطویی، این دو وظیفه را نمی‌توان جدای از یکدیگر انجام داد و میان ارزش و واقعیت، تقابل و تمایز قائل شد (MacIntyre 1981: 53, 81-82).

بدین ترتیب، شاخص‌های اصلی مفهوم شرافت را می‌توان شامل «تداوم هویت تاریخی»، «ثبات اخلاقی» و «دولت‌مداری» آن دانست. مفهوم نخست به این معناست که هویت دارای خصلتی تاریخی و کهن بوده و همواره کم‌وبیش سرشت

و شکلی یکسان داشته است. مفهوم ثبات اخلاقی نشانگر غایت واقعی حرکت فرد و جامعه است که به شکلی تک‌گویانه و در فرایندی غیراجتماعی، بر ازپیش‌تعیین‌شدگی برداشت‌های افراد جامعه از خیر دلالت دارد. این برداشت‌ها وجود «امتیازات» و سلسله‌مراتب اجتماعی را توجیه می‌کند. بنا بر مفهوم سوم، دولت پاسدار بی‌رقیب تداوم هویت تاریخی و ثبات اخلاقی قلمداد می‌شود، به‌گونه‌ای که با برنامه‌ریزی فرهنگی برای پراکندن پارسایی در میان شهروندان تلاش می‌کند.

۱-۲-۳. کرامت انسانی

در برابر مفهوم کهن شرافت، مفهوم نوین «کرامت» وجود دارد که امروزه در معنایی «جهان‌شمول» و «تساوی‌طلبانه» به کار می‌رود. در «کرامت ذاتی انسان‌ها» یا «کرامت شهروندی» فرض بر این است که همه انسان‌ها دارای کرامت هستند. در دوران مدرن، مفهوم کرامت یگانه مفهومی تلقی شده که با جامعه دموکراتیک سازگار است و تلاش می‌گردد تا مفهوم قدیمی شرافت از دور خارج شود. در این معنا، دموکراسی طلیعه‌دار سیاست شناسایی برابر بوده که در جوامع متفاوت طی سال‌های متممادی اشکال گوناگونی به خود گرفته است. اکنون این سیاست بر بهره‌مندی از جایگاه برابر فرهنگی و جنسیتی دلالت دارد. در جوامع پیشین، آنچه ما امروز نام هویت بر آن می‌نهمیم، بیشتر از طریق موقعیت اجتماعی شخص تعیین می‌شد؛ یعنی پیشینه‌ای که بیانگر مسائل حائز اهمیت در نظر مردم بود تا حد زیادی به‌واسطه جایگاه افراد در جامعه و نقش‌ها یا فعالیت‌هایی گره‌خورده با آن جایگاه تعیین می‌شد. پیدایش جامعه دموکراتیک به‌تنهایی نمی‌تواند به خلاصی یافتن از این پدیده منجر شود، زیرا مردم هنوز می‌توانند خود را به‌واسطه نقش‌های اجتماعی‌شان تعریف کنند (تیلور، ۱۳۹۰: ۴۲، ۳۸-۳۷).

بدین‌سان، کرامت انسانی را می‌توان دارای شاخص‌های «ساخت هویت بر پایه گسست از گذشته»، «تحول در اخلاق اجتماعی با اتکای بر وجه تک‌گویانه آن» و «جامعه-دولت‌مداری» دانست. بنا بر مفهوم نخست، ستیز با انگاره تداوم هویت تاریخی در راستای شناسایی برابر شهروندان جامعه تلقی می‌شود. مفهوم

دوم در تضاد با ثبات اخلاقی، بر تحول در اخلاق اجتماعی تأکید می‌کند. این تحول به‌مثابه الگویی یکسان برای همه افراد، جوامع و همه زمان‌ها و مکان‌ها به شکلی تک‌گویانه ارائه می‌شود. تأکید بر ساخت هویت و تحول در اخلاق اجتماعی ما را به مفهوم سوم، یعنی جامعه- دولت‌مداری رهنمون می‌سازد، زیرا از یک‌سو، جامعه و از دگر سو، دولت نقش سازنده‌ای در تکوین و پاسداشت هویت و اخلاق عمومی ایفا می‌کنند.

۲. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش به دلیل جست‌وجوی جنبه‌های عملی سیاست‌های فرهنگی و هدف‌گذاری رفع مشکلات کنونی، در گونه پژوهش‌های کاربردی دسته‌بندی می‌شود. از این رو ضرورت می‌یابد تا این سیاست‌ها با روش پیمایش توصیفی بررسی و مطالعه گردند. این روش در راستای پاسخ به پرسش‌های پژوهش، به توصیف ویژگی یا مسئله‌ای خاص در محیط و جامعه‌ای معین می‌پردازد؛ به‌گونه‌ای که برای سنجش روابط متقابل متغیرهای موجود و چگونگی توزیع آنها، داده‌هایی از کل یا بخشی از جامعه تحقیق گردآوری می‌شود. کارکرد روش پیمایش توصیفی واحدهای بررسی و پژوهش است. در این صورت، ویژگی‌های معرف جامعه مورد مطالعه و پیامدهای آن ویژگی‌ها بیان می‌شود. در این پژوهش، جامعه مورد مطالعه مجموعه اسناد بالادستی جمهوری اسلامی را در باره سیاست‌گذاری فرهنگی شامل قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام، سند چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله جمهوری اسلامی دربر می‌گیرد. بدین ترتیب، پیمایش توصیفی این واحدها بیانگر بررسی تمام افراد جامعه به‌منظور دستیابی به داده‌های اولیه درباره نگاه‌ها و باورهایی است که برنامه‌ریزی فرهنگی را در جمهوری اسلامی رقم زده است. به لحاظ ابزار گردآوری داده‌ها، این پژوهش از شیوه اسنادی- کتابخانه‌ای بهره می‌جوید. در این شیوه، با واسطه اسناد و مدارک به مطالعه موضوع مورد تحقیق درخصوص جامعه آماری پرداخته می‌شود.

۳. یافته‌های پژوهش

در جریان پیمایش توصیفی اسناد بالادستی جمهوری اسلامی شامل قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام، سند چشم‌انداز بیست‌ساله و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله جمهوری اسلامی تلاش می‌گردد تا شاخص‌های هر یک از دو مفهوم «شرافت» و «کرامت انسانی» ردیابی شوند. شاخص‌های هر یک از این دو چارچوب سیاست‌گذاری مؤثر به شرح زیر بیان می‌گردند:

۳-۱. شاخص‌های چارچوب ارزش‌گذاری شرافت

در اینجا ضرورت دارد تا شاخص‌های شرافت، شامل «تداوم هویت تاریخی»، «ثبات اخلاقی» و «دولت‌مداری» در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی بررسی شوند. یافته‌های این پژوهش در قالب شاخص‌های چارچوب شرافت ارائه می‌گردند:

جستجوی شاخص نخست شرافت، یعنی تداوم هویت تاریخی نشان می‌دهد که این شاخص در قانون اساسی جمهوری اسلامی بازتاب یافته است. در مقدمه این قانون آمده است: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران بر اساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی است». همچنین رسالت این قانون، عینیت‌بخشیدن به زمینه‌های اعتقادی و ایجاد شرایطی دانسته شده است که در آن انسان با ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلامی پرورش می‌یابد. در سراسر این قانون تلاش می‌گردد تا هویت‌های اسلامی و ایرانی در کنار هم و بالاتر، به شکل یک هویت مستقل و غیرمتعارض نمایان شوند. باورهای ایمانی (اصل دوم)، تقدم موازین اسلامی بر کلیه قوانین و مقررات (اصل چهارم)، دین رسمی و مذهب رایج (اصل دوازدهم)، زبان و خط رسمی و مشترک فارسی (اصل پانزدهم)، تدریس زبان عربی (اصل پانزدهم)، مبدأ تاریخ رسمی کشور (اصل هفدهم)، شکل پرچم رسمی (اصل هجدهم)، لزوم عدم مغایرت قوانین با اصول و احکام مذهبی رسمی کشور (اصل هفتاد و دوم) و موارد متعدد دیگر، شواهد آشکاری بر تلاش بنیان‌گذاران قانون اساسی جمهوری اسلامی جهت تداوم هویت

تاریخی ایرانیان به شمار می‌آیند.

به همین ترتیب، شاخص دوم چارچوب ارزش‌گذاری مؤثر شرافت، یعنی ثبات اخلاقی نیز به‌طور صریح و آشکار ارائه شده است. جمهوری اسلامی بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او، وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین، معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا، عدل خدا در خلقت و تشریح، امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا شکل گرفته است (اصل ۲). این نگاه بر ارائه چارچوب اخلاقی متمایزی دلالت دارد که می‌تواند در فرایند قیاس‌گذاری با دیگر چارچوب‌ها، سربلند و پیروز ظاهر شود. فزون‌تر، لزوم نقش‌آفرینی دولت، حتی به شکل هدایتی و نظارتی، بر نفسی قیاس‌ناپذیری چارچوب‌های اخلاقی دلالت دارد. شیوه برتر زندگی در نگرش آرمانی عام و جهان‌شمول بوده و منطق آن به شکل استدلالی قابل ارائه به صاحبان سایر چارچوب‌ها است. این برتری، نه از طریق ارجاع به تاریخیت خاص گرایانه، بلکه با استناد به عقلانیت فراگیر نمایان می‌شود.

مطالعه اسناد مورد مطالعه در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی بر وجود تردیدناپذیر سومین شاخص چارچوب شرافت، یعنی دولت‌مداری، نیز دلالت دارد. در خط‌مشی‌های برنامه اول، به «همگانی کردن فعالیت‌های فرهنگی و اجتناب از تفکر دولتی نمودن امور فرهنگی با تأکید بر سیاست‌های نظارتی و هدایتی دولت» از راه‌های «گسترش کمی و ارتقاء کیفی فرهنگ عمومی» توجه شده است. در بند الف تبصره ۳۹ برنامه دوم، به‌منظور مشارکت عمومی، به‌سازی نظام اداری و اجرایی کشور و تقلیل حجم تصدی دولت، به لغو آن دسته از انحصاراتی فرمان داده شده که در قوانین و مقررات موضوعه وجود دارد و رفع آنها منافی اعمال حاکمیت دولت نیست، به استثنای مواردی که مربوط به حاکمیت، نظارت و سیاست‌گذاری می‌باشند و باید در انحصار دولت باقی بمانند. به‌رغم شمول این تبصره بر امور فرهنگی، در تبصره ۵۶، دولت موظف شده است تا برای

تحقق اهداف فرهنگی برنامه پنج‌ساله دوم در جهت رشد فعالیت‌های فرهنگی و مقابله با تهاجم فرهنگی دشمن، اعتبارات ویژه‌ای به برخی نهادها و دستگاه‌ها اختصاص دهد.

این امر به‌خوبی رویگردانی سیاست‌گذاران فرهنگی کشور از هدف انحصارزدایی از دولت در عرصه فرهنگ و محدودیت آن به هدایت‌گری و نظارت را در عرصه فرهنگ عمومی به نمایش می‌گذارد. بر این اساس، کاهش حجم ساختاری و کارکردی دولت صرفاً در حد یک آرمان باقی می‌ماند و هنگام اختصاص بودجه کاملاً فراموش شده و فزون‌تر، بی‌اعتمادی به فرایند تغذیه‌گری فرهنگ عمومی از جامعه موج می‌زند. کوچک کردن ساختار دولت جدا از تأثیری که بر کارآمدسازی آن می‌تواند داشته باشد، تحدید قلمروهای دخالت آن را نیز به ارمغان می‌آورد. در این معنا، می‌توان سیاست تقلیل ساختاری و کارکردی دولت را در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی به ارجاع مسئله ساخت و پاسداشت فرهنگ عمومی به جامعه و نقش انحصاری آن در این عرصه تفسیر کرد. این امر از واقعیت‌های روزمره در ناکامی ورود دولت‌ها در عرصه فرهنگ نشأت می‌گیرد. در بند هفتم خط‌مشی‌های برنامه دوم، «اصلاح ساختار نظارتی، اجرایی و قضایی کشور» از طریق «تدوین حدود وظایف دولت در اعمال حاکمیت و تصدی با جهت‌گیری تقویت واحدهای مسئول اعمال حاکمیت و کاهش وظایف تصدی تا حد ضرورت» آمده است. در بند چهارم سیاست‌های عمومی نیز به «کاستن از حجم بخش دولتی» تصریح شده است.

۲-۳. شاخص‌های چارچوب ارزش‌گذاری کرامت انسانی

نتایج پیمایش توصیفی شاخص‌های کرامت، شامل «ساخت هویت بر پایه گسست از گذشته»، «تحول در اخلاق اجتماعی با اتکای بر وجه تک‌گویانه آن» و «جامعه-دولت‌مداری» در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی به ترتیب زیر ارائه می‌شود:

شاخص نخست این چارچوب اخلاقی، یعنی ساخت هویت بر پایه گسست از گذشته در جامعه دین‌باور ایران هرگز در عرصه‌های گوناگون زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تحقق نیافته است؛ چه آن که شاخص تداوم هویت تاریخی

با تمرکز بر آموزه‌های دینی اجزای لاینفک نظام حقوقی ایران دانسته شده است؛ اما دوره مدرن زندگی انسان با مفاهیمی چون فردباوری، خردگرایی، مشروطه‌خواهی، تقسیم قوا و مانند آن همراه است. این مفاهیم چه در ابعاد هویتی و چه در ابعاد عملی، شرایط جدیدی را رقم می‌زند که نمایانگر فاصله جستن از گذشته تاریخی خود قلمداد می‌شود. پذیرش تابعیت بر اساس ملیت (اصل چهل و یکم)، ساختار نظام سیاسی، حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن (فصل پنجم) و موارد متعدد دیگر، محتوای هویتی و شکل ساختاری جدیدی را بر پایه ملیت، سرزمین و نهادهای دموکراتیک به نمایش می‌گذارد که تلفیق آن با محتوای اسلامی و ارائه ترکیبی هماهنگ و سازگار، مورد توجه قانون‌گذاران جمهوری اسلامی بوده است.

شاخص دوم کرامت انسانی، یعنی تحول در اخلاق اجتماعی با اتکای بر وجه تک‌گویانه آن، رگه‌های خود را در نظام ارزشی جمهوری اسلامی و جلوه‌های قانونی آن می‌یابد. آشکار است که این تحول هرگز در راستای هویت جدید و با فراموشی سپردن منابع هویت‌بخش تاریخی نیست. به همان نسبت که هویت جدید در جامعه و نهادهای مدنی ریشه می‌دواند، تصمیم‌سازان حقوقی و سیاسی نیز در راستای تحقق بخشیدن به اخلاق اجتماعی جدید حرکت کرده‌اند. برای نمونه، در بخش امور فرهنگی سیاست‌های کلی نظام در دوره چشم‌انداز، به «تقویت روحیه ایمان و ایثار و عنصر فداکاری به عنوان عامل اصلی اقتدار ملی، تبیین مبانی ارزشی و تقویت اعتماد به نفس ملی»، «ایجاد جامعه‌ای سالم، اخلاقی، مبتنی بر ارزش‌های اسلامی، فرهنگ‌مدار و شهروندانی آگاه، عزت‌مند و برخوردار از ملاک‌های درستکاری و احساس رضایتمندی» و «رشد و اعتلای فرهنگ و هنر ایران و اسلام به عنوان عناصر هویت ملی» اشاره شده است (سیاست‌های کلی نظام در دوره چشم‌انداز، ۱۳۸۲). این بدان معناست که ارزش‌های گروه نخست در سایه رشد و اعتلای فرهنگ و هنر ایران قابل حصول است. ضمن آن که فرهنگ و هنر ایران و اسلام عناصر هویت ملی دانسته شده‌اند. در این رویکرد، هیچ‌گونه تمایز آشکاری بین این منابع هویت‌بخش وجود ندارد و هویت تاریخی ایرانیان

یکپارچه، منسجم و کاملاً روشن قلمداد شده است. در بخش امور اجتماعی-سیاسی و دفاعی تحقق این اهداف با تحول ساختاری در دولت و جامعه پیوند یافته است. بدین‌سان، نخست؛ «تغییر نقش و اندازه دولت به سطح دولتی سیاست‌گذار، تسهیل‌کننده، کارآفرین و کوچک» و دوم؛ «تقویت مبانی جامعه مدنی، مشارکت همگانی، اخلاق و روحیه کار گروهی و سازگاری رقابت‌پذیری در کلیه روابط اجتماعی و سیاسی»، دو راهکار عملیاتی و مهم در سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند. در این نگرش، دولت در عرصه هویت و فرهنگ ملی نیز صرفاً سیاست‌گذار دانسته می‌شود و تقویت جامعه مدنی و مشارکت همگانی زمینه‌ساز گذار از مرحله «دولت به‌مثابه پاسدار فرهنگ عمومی» به مرحله «جامعه خودآگاه و ارزش‌مدار» خواهد بود.

در بخش امور فرهنگی سیاست‌های کلی نظام مجمع تشخیص مصلحت نظام، تبادل فرهنگی از تهاجم فرهنگی متمایز تلقی شده و تعیین حدود هر یک و حوزه‌های مشترک آن با امور سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. آشکار است که در مراکز و اسناد پایین‌دستی و مهم‌تر، سیاست‌های فرهنگی اجرایی لازم است که تعریف دقیقی از دو مفهوم تبادل فرهنگی و تهاجم فرهنگی صورت گیرد. تعیین حدود هر یک از این دو مفهوم و ارائه شاخص‌های جداگانه برای آن‌ها، می‌تواند در تصحیح چگونگی ورود و نقش‌آفرینی در عرصه فکری و فرهنگی کمک شایانی کند. تبادل فرهنگی اشاره به فرایند طبیعی بازسازی هویتی دارد که از این منظر، می‌تواند نگاه خوش‌بینانه و مثبت سیاست‌گذاران عرصه فرهنگ را به تحول درونی و خوداصلاح‌گری فکری، فرهنگی و هویتی نشان دهد. در این بخش، زبان فارسی و جایگاه آن در تقویت وحدت و همبستگی ملی و اسلامی و مشارکت اجتماعی چون گسترش تشکلهای و انجمن‌ها هدف‌گذاری شده است.

در چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی، ایران کشوری «توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل» تعریف شده است. جامعه ایرانی در افق این چشم‌انداز

ویژگی‌هایی چون «توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خود و متکی بر اصول اخلاقی و ارزش‌های اسلامی، ملی و انقلابی با تأکید بر مردم‌سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان‌ها و بهره‌مند از امنیت اجتماعی و قضایی» خواهد داشت. این متن نیز به‌طور تلویحی هویت اسلامی و ملی را یکپارچه و غیرمتعارض دانسته و ضرورتی بر تمایزگذاری بین دست‌کم دو منبع متفاوت و الهام‌بخش برای ایرانیان قائل نیست.

سومین شاخص چارچوب ارزش‌گذاری مؤثر کرامت، یعنی جامعه-دولت‌مداری نیز در جریان دوری جستن از نقش اجبارآمیز و انحصاری دولت در عرصه فرهنگ عمومی ردپای خود را بر اسناد بالادستی جمهوری اسلامی بر جا می‌گذارد. در بند دوم خط‌مشی‌های اساسی برنامه دوم، «رشد فضائل بر اساس اخلاق اسلامی و ارتقاء کمی و کیفی فرهنگ عمومی جامعه» از طریق «واگذاری فعالیت‌های اجرایی، فرهنگی، هنری، ورزشی به مردم و تقویت مشارکت عمومی با توجه به سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری و نظارت دولت تأکید شده است. بی‌تردید واگذاری امور فرهنگی به جامعه با استقلال آن در فرهنگ‌سازی و تکوین شکل‌های جدید زندگی همراه است و نظارت دولت با این فرایند تنافی دارد. از این رو، بند سوم؛ «هدایت جوانان و نوجوانان در عرصه‌های ایمان مذهبی، فرهنگ خودی»، «آگاه‌ساختن جوانان نسبت به موارث غنی فرهنگی، اسلامی و ملی و مبارزه با روحیه حقارت و ازخودبیگانگی در برابر فرهنگ غرب» و بند دهم؛ «پرورش روحیه همبستگی ملی و احترام به قانون و ارزش‌های انقلاب اسلامی و ...» به‌نوعی صرفاً در چارچوب هدایت و نظارت دولت معنا نمی‌یابد.

به باور تیلور، همبستگی به سه گونه مدنی، اجتماعی-اقتصادی و اخلاقی نمایان می‌شود (Smith and Laitinen, 2009: 48). تحقق‌پذیری هر یک از این گونه‌ها در جامعه تنها با اتکای بر سازوکارهای درونی و فرایندهای غیراجبارآمیز ممکن می‌گردد. لذا در این نگاه، نقش‌آفرینی دولت در عرصه فرهنگ کاملاً منفی ارزیابی می‌شود، زیرا رویکرد دولت‌گرا نیازمند ارائه یک فرهنگ برتر است که باید با یاری قدرت مسلط در جامعه رسوخ کرده و گسترش یابد. در این فرض، جامعه دارای

نقشی انفعالی و پذیرنده تلقی می‌شود و از کنشگری و سازندگی جامعه خبری نیست. این رویکرد سیاست‌گذاری‌های فرهنگی را با دستاوردهای ملموس و عینی آن در صحنه اجتماع ارزیابی می‌کند. برای نمونه؛ می‌توان به مطالعات پیمایشی در مورد میزان دین‌باوری قشرهای مختلف اجتماع و تحول آن در دوره‌های زمانی متفاوت پس از پیروزی انقلاب اسلامی اشاره کرد. در این رابطه، پیوستگی بین سیاست‌های فرهنگی و تغییرات شاخص‌های فرهنگی اهمیت به‌سزایی دارد (ر.ک: آهنکوب‌نژاد، ۱۳۸۸؛ لطف‌آبادی و نوروزی، ۱۳۸۳؛ معنوی‌پور و پاشاشریفی، ۱۳۸۳ و طالبان، ۱۳۸۲).

به‌رغم دلالت‌های آشکار برنامه‌های اول و دوم بر هدایت و نظارت و برنامه‌های سوم تا پنجم بر تصدی‌گری دولت، برخی بر این باورند که برنامه سوم نقطه عطفی در گردش نقش دولت از «تصدی‌گری» به سمت «نظارت و حمایت» به شمار می‌آید که در برنامه‌ریزی‌های آینده نیز تداوم پیدا کرده است (وحید، ۱۳۸۲: ۱۵). همگانی‌کردن فعالیت‌های فرهنگی و اجتناب از تفکر دولتی‌نمودن در برنامه اول و تقلیل حجم تصدی دولت در برنامه دوم حکایت از توجه سیاست‌گذاران فرهنگی کشور به کاهش نقش تصدی‌گری دولت از آغاز برنامه‌ریزی فرهنگی در دوره پس از انقلاب بوده است. این فرایند در برنامه سوم نیز دنبال می‌شود. به هر ترتیب، نقش‌آفرینی دولت در هدایت فرهنگ عمومی نیازمند تعیین وظایف بخش‌های دولتی و ارائه شاخص‌هایی فرهنگی متناسب با اهداف و آرمان‌ها است. در بنده ماده ۱۵۹ برنامه سوم، وظایف دستگاه‌های ذی‌ربط به‌منظور ترویج فرهنگ و ارزش‌های والای اسلام و ایران اسلامی و استفاده از اندیشه‌های دینی و سیاسی امام خمینی (ره) استقضا شده است. در ماده ۲ برنامه پنجم، دولت موظف شده تا بر اساس نقشه مهندسی فرهنگی کشور، نسبت به تهیه پیوست فرهنگی برای طرح‌های مهم و جدید اقدام کند.

نتیجه‌گیری

در پاسخ به پرسش از چیستی چارچوب‌های ارزش‌گذاری مؤثر در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، بررسی اسناد بالادستی نشان می‌دهد که این

چارچوب‌ها به دو شکل زیر نمایان شده‌اند:

نخست؛ مفهوم شرافت که با روابط خاص اجتماعی و سیاسی توأم است. در این معنا، سیاست‌گذاری فرهنگی به دنبال تداوم بخشیدن به هویت تاریخی اسلامی-ایرانی است. نگرش حاکم بر این سیاست‌گذاری، وجود عناصر هویت‌بخش ثابت و استواری است که استمرار تاریخی آن نشانگر مطلوبیت و کارایی در ساخت جامعه‌ای آرمانی است. این الگوی هویتی بر اخلاق اجتماعی ویژه‌ای دلالت دارد که پاسداری از آن در چارچوب وظایف دولت و نهادهای رسمی تعریف شده است. بدین‌سان، هویت تاریخی و نظام معنایی موجود در جامعه از طریق الزام‌های قانونی و دستگاه‌های دولتی حفظ می‌شود. برنامه‌ریزی فرهنگی با هدف جامعه‌پذیری افراد به دنبال فراگیرسازی چارچوب‌های رفتاری ویژه‌ای است که اکثریت تأثیرگذار جامعه از آن پشتیبانی می‌کنند. این برنامه‌ریزی در ساحت سیاست نیز روابط پایگانی بین شهروندان وفادار و سرکش را مسلم می‌انگارد و در پی همگام‌سازی و دست‌کم، عدم مخالفت آشکار گروه اخیر با اصول مورد پذیرش اکثریت است. از این‌رو، بازتاب چارچوب ارزش‌گذار شرافت در سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی بیانگر برنامه‌ریزی با هدف گسترش و تعمیق هویت اسلامی-ایرانی و اخلاق پایدار دینی با بهره‌گیری از ابزارهای نرم و در هنگام ضرورت، سخت دولتی است.

دوم؛ مفهوم نوین کرامت در معنایی جهان‌شمول و برابری خواهانه به کار می‌رود. دوره جدید اندیشه‌ورزی انسان با تغییر در احساس تعلق و وابستگی او آغاز شده است. تحول آرام در منابع هویت‌بخش از خاص‌گرایی به جهان‌شمولی و از سیاست‌های تبعیض‌آمیز به برابری خواهی موجب شد تا با فراگیر شدن این آموزه در نقاط گوناگون جهان، عنصر ملیت و دولت ملی در مباحثات سیاست‌گذاری فرهنگی، جایگاه مهمی پیدا کند. از این منظر، مشروطه‌خواهی و استبدادستیزی ملت ایران حرکتی در راستای نهادینه‌سازی هویت ملی مدرن و بنیان‌نهادن روابط جدید قدرت سیاسی تلقی می‌شود. اشکال نهادی دموکراتیک چون مجلس، انتخابات، حق رأی، نمایندگی، استیضاح، برکناری و مانند آن در دوره پس از

انقلاب اسلامی از شکل صوری خود فاصله می‌گرفت تا با گسترانیدن چتر هویت‌سازی مدرن، همه افراد جامعه را در دو بعد انتخاب‌کنندگی و انتخاب‌شوندگی شامل گردد. بدین‌سان، عنصر هویت ملی مدرن در چارچوب سرزمینی ایران گسست از فرهنگ سیاسی پدرسالارانه را هدف قرار داده بود. در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی، ملیت بر پایه مذهب، زبان و تاریخ مشترک تعریف شد و هویت ایرانی با هویت مذهبی کاملاً سازگار تلقی گردید. طبق اصل دوازدهم قانون اساسی، مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی از احترام کامل بهره‌مند شدند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی بر پایه فقه خود، تعلیم و تربیت دینی، احوال‌شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه‌ها رسمیت یافتند. بنا بر اصل سیزدهم نیز ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته شدند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزاد بوده و در احوال‌شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند.

حرکت به‌سوی ساخت هویت بر پایه گسست از هویت پایگانی گذشته، تحول در اخلاق اجتماعی را با اتکای بر وجه تک‌گویانه آن مدنظر قرار می‌دهد. مفهوم تک‌گویی بر پیش‌اندیشیدگی و جهان‌شمولی محتوای اخلاقی روابط میان افراد جامعه از یک‌سو و روابط آنان با نهادهای قدرت سیاسی از دگر سو، دلالت دارد. پیش‌اندیشیدگی به معنای وجود نظام اخلاقی و الگوی رفتاری مشخص است که افراد فارغ از گفتگوها و مباحثات بینابینی آن را کشف کرده و مورد عمل قرار می‌دهند. اسناد بالادستی جمهوری اسلامی ناظر به سیاست‌گذاری فرهنگی با اخلاق جهان‌شمول دینی، سودای همگان‌سازی آن را در سر می‌پروراند. چیرگی رهیافت واقع‌گرایانه در برنامه سوم توسعه موجب شد تا همدوش با دولت، به نقش‌آفرینی جامعه در پذیرش این چارچوب اخلاقی نیز رسمیت بخشیده شود و بدین‌سان، در جامعه‌پذیری اخلاق عمومی الگوی جامعه-دولت‌مداری اولویت یابد.

بازتاب چارچوب ارزش‌گذار کرامت برابر در سیاست‌گذاری فرهنگی

جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که برنامه‌ریزی کلان باوجود حفظ اصول اساسی چارچوب ارزش‌گذاری شرافت، در هر سه شاخص تا حدی دچار تغییرات مفهومی و کارکردی شده است؛ به‌گونه‌ای که این چارچوب جدید، از یک‌سو، هویت تاریخی اسلامی-ایرانی را با پاره‌ای عناصر شکلی و ماهوی هویت ملی مدرن درآمیخته است. و از دگرسو، بنیان‌های اخلاق عمومی را به‌صورت کاملاً تعریف شده، در قالب قوانین موضوعه تدوین و ارائه کرده است. بازنگری در چارچوب ارزش‌گذار شرافت موجب شد تا در این چارچوب جدید، پاسداری از هویت اسلامی-ایرانی و تا حدی مدرن و توأم با آن، قانون برآمده از شرع و در پاره‌ای موارد، نامتغایر با آن تنها با اتکای بر عنصر اجبارآمیز دولتی انجام نپذیرد. در اینجا، جامعه نیز در کنار دولت، نقش سازنده‌ای در نگاهداشت هویت جمعی و اخلاق عمومی ایفا می‌کند. دلیل آن نیز شناسایی محدود جایگاه نیروهای اجتماعی و نخبگان فکری در بازنگری هویتی و اخلاقی جامعه است. ناگفته نماند شناسایی و حضور توأمان دو عنصر جامعه و دولت در ساخت و تداوم هویت و اخلاق عمومی، به‌رغم تفاوت موقعیت و توان آنها، آن‌گونه که برنامه‌های توسعه نشان می‌دهد، در دوره‌های متفاوت تأثیرات مختلفی بر جا گذاشته است. تردیدی وجود ندارد که شناسایی و نقش‌آفرینی هم‌زمان دو منبع هویت‌بخش موجب بروز ناسازگاری کارکردی در مناسبات اجتماعی می‌شود.

فزون‌تر، بنا بر مباحثات فلسفی و تجربی، امتیازجویی تبعیض‌آمیز و برابری‌خواهی یکسان‌ساز، دو پیامد آشکار چارچوب‌های ارزش‌گذار شرافت و کرامت برابر در جوامع گوناگون به شمار می‌آیند. این امر ارائه مفهومی جدید از چارچوب ارزش‌گذاری مؤثر، یعنی «اصالت» را توجیه‌پذیر ساخته است. بنیان نهادن سیاست فرهنگی بر پایه اصالت بدان معناست که در شناسایی هویت به «شیوه خاص بودن خود» توجه کنیم. درک مفاهیم خیر نیازمند وجود احساسی شهودی برای همگان است. در این معنا، اخلاق‌مندی ندایی درونی دانسته می‌شود که راه رسیدن به زندگی نیک تنها از درون خودآگاهی می‌گذرد و مسئله اخلاقیات به‌عنوان مسئله پیروی از ندای طبیعت درون خود مطرح می‌شود. از این منظر،

خاستگاه اصلی و یگانه درخواست هم‌نوایی بیرونی را، نه در ورا، بلکه در درون خویشتن می‌توان جستجو کرد. «خودشکوفایی» و «خودتحقق‌بخشی» همان‌گونه که آرمان اصالت را در فرد نمایان می‌سازد، با مردمان حامل فرهنگ نیز در میان سایر مردمان هم‌داستان است. درست همانند «افراد»، «مردم» نیز با باید با خود، یعنی فرهنگ‌شان روراست باشند. هر ملتی باید اجازه یابد و تلاش کند تا اصالت فرهنگی خود را شکوفا سازد. هویت تا حدودی از رهگذر شناسایی یا عدم شناسایی و اغلب کژشناسایی دیگران شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، اگر شخصی یا گروهی از مردم در آینه مردم یا جامعه پیرامون خود تصویری محدود، فرومایه و پست از خویش بیابند، دچار آسیبی جدی خواهند شد. کژشناسایی، نه تنها فقدان احترامی درخور است، بلکه جراحی دردناک بر پیکر قربانیان خود وارد می‌آورد و از خودبیزاری فلج‌کننده‌ای را بر آنان تحمیل می‌کند.

در این معنا، خصلت برجسته حیات انسانی، وجه اساساً هم‌سخنانه آن است. ما از طریق اکتساب زبان‌های پرمایه انسانی به بازیگران کاملی تبدیل می‌شویم که در فهم خود و تعریف هویت خود توانمند هستند. زبان در معنای گسترده خود، نه تنها واژگانی را دربر می‌گیرد که با آنها سخن می‌گوییم؛ بلکه شیوه‌های دیگری را نیز که ما از طریق آنها خود را تعریف می‌کنیم، شامل می‌گردد. هنر، زبان ایماواشاره، زبان عشق‌ورزی، زبان اعتراض و حق‌ستانی و مانند آن شیوه‌هایی هستند که ما از رهگذر مبادله و تعامل با دیگران فرامی‌گیریم. تکوین ذهن انسانی در این معنا، «تک‌گویانه» به شمار نمی‌رود، بلکه امری هم‌سخنانه است. بدین‌سان، هویت در هم‌سخنی و گاهی کشمکش با «دیگرانِ مهم» ما تعریف می‌شود. فهم ما از چیزهای خوب در زندگی می‌تواند با لذت‌بردن از این چیزها در کنار دیگرانی که دوست‌شان داریم، دگرگون شود. آرمان تک‌گویی تلاش این دیگران برای شکل‌دادن به هویت ما و کنترل بر رفتار ما تلقی می‌گردد. هویت ما از رهگذر گفتگوی آشکار و درونی با دیگران شکل می‌گیرد. این مفهوم از هویت با اتکای بر مجموعه‌ای از مقولات اجتماعی که همگان آن را مسلم می‌پندارند، به دست نمی‌آید. شناسایی در دو ساحت شخصی و اجتماعی به‌وسیله آرمان در حال رشد

فرهنگ اصالت شکل می‌گیرد که نقطه ثقل خودیابی و خودباوری آن درون‌زا بوده و در جریان هم‌سخنی آزاد تبلور شکوفا می‌شود (تیلور، ۱۳۹۰: ۴۶-۳۶). گفتگوی نوآورانه درباره فرهنگ عمومی و چگونگی اعمال حقوق افراد در جامعه به درک انعطاف‌پذیری از نیازهای متفاوت گروه‌های اقلیت یاری می‌رساند. این امر واکنشی انتقادی به سرکوب احتمالی مطالبات و حقوق این گروه‌ها به شمار می‌آید (Mookherjee, 2014: 127). در این اخلاق مصالحه، «دیگران»ی که با ما تفاوت دارند، فرهنگ پارسایی، اعتماد، شفافیت و پاسخگویی اهمیت می‌یابند و بدین‌سان، تعامل با «دیگران متفاوت از ما» امتزاج افق‌های گوناگون را فراهم می‌آورد (Lehman, 2006: 347).

شاخص‌های مفهوم اصالت نیز در برابر شاخص‌های شرافت و کرامت انسانی قرار می‌گیرد. همان‌گونه که گذشت، شاخص‌های شرافت، «تداوم هویت تاریخی»، «ثبات اخلاقی» و «دولت‌مداری» و شاخص‌های کرامت انسانی، «ساخت هویت بر پایه گسست از گذشته»، «تحول در اخلاق اجتماعی با اتکای بر وجه تک‌گویانه آن» و «جامعه-دولت‌مداری» بوده است. اکنون می‌توان شاخص‌های اصالت را شامل «خودشکوفایی هویت تفسیرگر»، «تحول در اخلاق اجتماعی با اتکای بر وجه هم‌سخنانه آن» و «جامعه‌گرا» دانست. بدین‌سان، اگر در سیاست کرامت با مجموعه‌ای همسان از حقوق و مصونیت‌ها روبه‌رو هستیم، در سیاست تفاوت، شناسایی هویت بی‌همتای افراد، گروه‌ها و تمایز آنها از دیگران مدنظر است. نادیده‌انگاشتن این تمایزها با اولویت بخشیدن به یک هویت غالب و اکثریتی، یکسان‌سازی می‌شود. در این معنا، نفی جهان‌شمولی با خاص‌بودگی در هویت همراه است. به باور تیلور، انسان‌ها حیواناتی خود تفسیرگرا هستند که هویت آنها به مفاهیمی از خیر بستگی دارد که از بافت جامعه‌زبانی آنها نشأت می‌گیرد (Taylor, 1985: 5).

اصرار بر یکپارچگی فرهنگی با حق طرد دیگران از جامعه خود ملازم است، اما قابلیت شکل‌دادن و تعریف هویت خویشتن در مقام فرد و نیز در مقام فرهنگ، بر شناسایی حقوق و توانایی‌های خاص گروه‌های بومی تأکید می‌ورزد.

سیاست کرامت با نفی هویت خاص، بر همگون شدن در یک قالب غیرواقعی مبتنا دارد (تیلور، ۱۳۹۰: ۵۳-۴۸). فزون‌تر، وجه جامعه‌گرایانه هویت‌های خاص و تفاوت آن با امتیازات سلسله‌مراتبی نیز در تحول‌پذیری آن در فرایندی گفتگویی است. اگر در مفهوم شرافت «جامعه» قداست می‌یابد و ارزش‌های اجتماعی نقدناپذیر تلقی می‌شود، سیاست تفاوت بر «جامعه» ای غیرهمسان باور دارد که شخصیت بی‌همتای فرهنگ‌های محلی را به رسمیت می‌شناسد.

پیامد تقدم چارچوب ارزش‌گذار «اصالت» بر دو چارچوب رقیب، آن است که در سیاست‌گذاری فرهنگی به راهکارهایی چون لزوم گسترش مفهومی عمیق‌تر برای مسئله هویت، بازیگران اجتماعی فعال‌تر، توجه به تغییرات اجتماعی، توجه به دو فرایند هم‌زمان تداوم و تغییر در ساختارهای هویتی، کیفیت انعطاف‌پذیر و تحول‌یابنده محتوا و نمادهای فرهنگی، گسترش فرصت‌های بروز معانی و رفتارهای فرهنگی جدیدتر و بهنجارتر، ایجاد ارتباط فزاینده بین اعتراضات به سبک زندگی متعارف و چارچوب‌های ارزش‌گذار روزآمدتر، اهمیت بخشیدن به نقش تردیدناپذیر جنبش‌های اجتماعی به‌مثابه نیرویی خلاق برای کارآمدسازی مؤلفه‌ها و نمادهای دیرینه فرهنگی، بهای لازم داده شود. بدین‌سان، آموزه اصالت چگونگی کارکرد هویت، اخلاق و نهاد قدرت را در گرو نقش‌آفرینی جامعه می‌داند. همان‌گونه که هویت افراد در جامعه شکل می‌گیرد و احساس تعلق به یکدیگر فرایندی اجتماعی است، ارزش‌های اخلاقی نیز بر اساس درک مشترک افراد تولید شده و استمرار می‌یابد. به همین ترتیب، ضامن اجرای کامل و درست اصول اخلاقی نیز خود جامعه دانسته می‌شود. مرجعیت انحصاری جامعه در تکوین و تداوم هویت و اخلاق اجتماعی به معنای پذیرش آزادی و خلاقیت در تعیین عناصر فرهنگی پایدار و چگونگی دگرگون‌پذیری آن است. اثبات این مرجعیت تأکیدی بر نقش بی‌بدیل جامعه و سازوکارهای درونی آن در پویایی ارزش‌های اخلاقی است. بی‌تردید، این پویایی در پیش‌زمینه اعتباربخشی به بنیان‌های استوار و ثابت امکان‌پذیر است، اما این مهم تنها از طریق خود جامعه و پذیرش همگانی قابلیت تحقق پیدا می‌کند و هیچ عاملی جز جامعه نمی‌تواند

پاسدار پیوندها و دلبستگی‌های فرهنگی باشد. باور به ضرورت ورود دولت در عرصه فرهنگ عمومی حاوی یک تناقض درونی است، زیرا دولت درصدد است فرهنگی را پاس بدارد که تولید، بازنگری و تداوم تاریخی آن به خود جامعه تعلق دارد. فرهنگ مردم ایران، همسان با فرهنگ سایر ملت‌ها، طی سده‌های طولانی و در جریان رویارویی با اندیشه‌ها و حوادث گوناگون شکل گرفته، از طریق سازوکار خود سامان‌بخش تداوم یافته و امروز زنده و پرتوان خود را به ما عرضه کرده است. اگر پیشینیان این سرزمین توانسته‌اند فارغ از اجبار دولتی، فرهنگ خود را از آسیب‌های درونی و بیرونی مصون دارند، آشکار است که نسل‌های کنونی و آینده نیز، اگر نگوئیم بیشتر از گذشتگان خود، دست‌کم به اندازه آنان، واجد این توانایی هستند. اذعان به این توانایی به همراه خود بر پذیرش پویایی فرهنگی و نفی ایستایی آن دلالت دارد. در این رابطه، مطالعات جامعه‌شناختی دامنه‌دار، همه‌جانبه و عالمانه پیرامون پیامدها و آثار اجتماعی ورود دولت در عرصه فرهنگ عمومی می‌تواند به سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی یاری رساند.

Archive

منابع

- آزاد ارمکی، تقی و نوح منوری (۱۳۹۱). تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی ایران، بر اساس قانون اساسی، سند سیاست‌های فرهنگی و برنامه پنجم توسعه، راهبرد اجتماعی فرهنگی، سال اول، شماره ۳، ۳۷-۷.
- آزاد ارمکی، تقی و نوح منوری (۱۳۸۹). «ارائه مدلی برای تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، سال ششم، شماره ۲۰، ۴۷-۷۵.
- آهنکوب‌نژاد، محمدرضا (۱۳۸۸). «مطالعه میزان پایبندی دینی جوانان شهر اهواز»، *دوفصلنامه پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه*، سال سوم، شماره ۳، ۲۴-۱.
- قانون برنامه پنج‌ساله اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، (۱۳۶۸-۱۳۷۲)، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، از نشانی اینترنتی <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/91755>
- قانون برنامه پنج‌ساله دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور (۱۳۷۴-۱۳۷۸)، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، قابل دسترس در: <http://rc.majlis.ir/fa/report/show/801596>
- قانون برنامه پنج‌ساله سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور (۱۳۷۹-۱۳۸۳)، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، قابل دسترس در: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/93301>
- قانون برنامه پنج‌ساله چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور (۱۳۸۴-۱۳۸۸)، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، قابل دسترس در: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/94202>
- قانون برنامه پنج‌ساله پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور (۱۳۹۰-۱۳۹۴)، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، قابل دسترس در: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/790196>
- تیلور، چارلز (۱۳۹۰). *چند فرهنگ‌گرایی بررسی سیاست‌شناسایی*، ترجمه طاهر خدید و سعید ریزوندی، تهران: رخداد نو
- برزگر، علی (۱۳۹۲). «نیاز ایران به یک سیاست فرهنگی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۲۹۳، ۲۵-۱۸.

جانباز، دیان و مجید بیات (۱۳۹۰). *آسیب‌شناسی مبانی و فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی، تهران: قومس.*

چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، قابل‌دسترس در: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/132295>

ذکائی، محمدسعید و سمیه سادات شفیعی (۱۳۸۹). «کالبدشکافی سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حوزه سبک زندگی دختران»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، سال ششم، شماره ۲۰، ۱۱۹-۷۷.

سیاست‌های کلی نظام در دوره چشم‌انداز، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، قابل‌دسترس در: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/132299>

شریف‌زاده، فتح، سیدمهدی الوانی، بهروز رضایی منش و مجید مختاریان‌پور (۱۳۹۲). «موانع اجرای سیاست‌های فرهنگی کشور طی برنامه‌های اول تا چهارم توسعه: بررسی تجربیات مدیران فرهنگی»، *اندیشه مدیریت راهبردی*، شماره ۱۳، ۷۷-۳۳. صالحی‌امیری، سیدرضا و امیر عظیمی دولت‌آبادی (۱۳۸۷). «جهانی‌شدن و سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، *متین*، شماره ۴۱، ۹۴-۶۹.

صمیم، رضا و نادر نورمحمد (۱۳۹۰). «ارزیابی سیاست‌های فرهنگی ج. ا. ایران در بساخت هویت ملی در مواجهه با تکثر قومی با استفاده از داده‌هایی در زمینه مصرف موسیقایی قومیت‌های مختلف»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، سال هفتم، شماره ۲۳، ۱۵۷-۱۴۳.

طالبان، محمدرضا (۱۳۸۲). «افول دین‌داری و معنویت در ایران: توهم یا واقعیت»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، شماره ۳۵، ۵۲-۳۵.

فرخی، میثم (۱۳۹۴). «جستاری پیرامون دوگانه‌های اساسی و راهبردی فرهنگ در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، *راهبرد توسعه*، شماره ۴۱، ۱۰۸-۸۸.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۶۸. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، سامانه قوانین، بازیابی شده در ۵ مرداد ۱۳۹۵، قابل‌دسترس در: <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/132239>

کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.

کاظمی، عباس و ابراهیم محسنی‌آهویی (۱۳۸۷). «تبعیض سنی: ارزیابی گفتمان سیاست فرهنگی در هويت‌بخشی به جوانان ایرانی»، *مطالعات جامعه‌شناختی*، شماره ۳۳، ۲۳-۵۳.

لارنا، انریک، هانک جانستون و جوزف گاسفیلد (۱۳۸۹). *جنبش‌های نوین اجتماعی*، ترجمه محمدکمال سروریان و علی صبحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات

راهبردی.

لطف‌آبادی، حسین و وحیده نوروژی (۱۳۸۳). «بررسی چگونگی نگرش دانش‌آموزان دبیرستانی و پیش‌دانشگاهی ایران به جهانی‌شدن و تأثیر آن بر ارزش‌ها و هویت دینی و ملی آنان»، *نوآوری‌های آموزشی*، سال سوم، شماره ۹، ۸۸-۱۱۹.
مختاریان‌پور، مجید (۱۳۹۳). «عوامل تسهیل‌کننده اجرای موفق سیاست‌های فرهنگی کشور»، *راهبرد فرهنگ*، شماره ۲۷، ۶۲-۳۳.

معنوی‌پور، داوود و حسن پاشاشریفی (۱۳۸۳). «ساخت و هنجاریابی مقیاس سنجش رشد اعتقادی دانش‌آموزان دوره متوسطه شهر تهران»، *نوآوری‌های آموزشی*، سال سوم، شماره ۹، ۱۳۷-۱۲۰.

نجاتی‌حسینی، سیدمحمود (۱۳۸۶). «سیاست‌های دینی و فرهنگ مردمی در ایران: تحلیل گفتمان انتقادی برنامه‌های توسعه (۸۸-۱۳۶۸)»، *نامه صادق*، سال چهاردهم، شماره ۳۲، ۷۷-۴۷.

همایون، محمدهادی و نادر جعفری‌هفتخوانی (۱۳۸۷). «درآمدی بر مفهوم و روش سیاست‌گذاری فرهنگی درس‌هایی برای سیاست‌گذاران»، *اندیشه مدیریت راهبردی*، سال دوم، شماره ۲، ۲۵-۵.

همایون، محمدهادی و محمدحسن فرج‌نژاد (۱۳۹۳). «مطالعه تطبیقی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در سطوح کلان و میانی (مطالعه سند اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه)»، *سال سوم*، شماره ۳، ۱۱۳-۹۳.

وحید، مجید (۱۳۸۲). *سیاست‌گذاری و فرهنگ در ایران امروز*، تهران: باز.

Fossum, John Erik (2001). "Deep diversity versus constitutional patriotism: Taylor, Habermas and the Canadian constitutional crisis", *Ethnicities*, Vol.1, No.2, 179-206.

Kitchen, Gary (1999). "Charles Taylor: The malaises of modernity and the moral sources of the self", *Philosophy & Social Criticism*, Vol.25, No.3, 29-55.

Lehman, Glen (2006). "Perspectives on Charles Taylor's reconciled society: community, difference and nature", *Philosophy & Social Criticism*, Vol.32, No.3, 347-376.

MacIntyre, Alisdair (1981). *After Virtue: A Study in Moral Theory*, London: Duckworth.

Mookherjee, Monica (2014). "Imagining new dialogues about human rights: The implications of Charles Taylor's theory of recognition for global feminism", *Journal of International Political Theory*, Vol.10, No.2, 127-147.

- Mulhall, S. and A. Swift (1996). *Liberals and Communitarians, Second Edition*, Blackwell Publishers Ltd.
- Smith, Nicholas H. and Arto Laitinen (2009). "Taylor on Solidarity", *Thesis Eleven*, Vol.99, No.1, 48-70.
- Taylor, Charles (1985). *Philosophical Papers, 2 volumes; Human Agency and Language & Philosophy and the Human Sciences*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, Charles (1989). *Sources of the Self: The Making of the Modern Identity*, Cambridge: Cambridge University Press.

Archive of SID